

وقتی چنین کردیم...

نگاهی به نقش والدین

■ بهروز فمی تفرشی (پیروز)

همه ما بهترین‌ها را برای فرزندمان می‌خواهیم. وقتی او به دنیا آمد زیباترین اسم را برایش انتخاب کردیم. بهترین امکانات را برایش فراهم کردیم و خلاصه همه تلاش‌مان تا او در آسایش باشد. اما در خیلی از موارد نمی‌دانستیم چگونه عمل کنیم. آزمون و خطا کردیم، تجربه تربیتی والدین خود را الگو قرار دادیم؛ دانسته یا ندانسته عمل کردیم، بدین ترتیب فرزندانمان خوب یا بد «بزرگ» شدند بدون آن که بدانیم بسیاری از خصوصیات و رفتارها را در آن‌ها نهادینه کردیم.

• وقتی او نوزاد بود با او حرف نزدیم، او را با موسیقی آشنا نکردیم. ندانستیم که با این بی‌توجهی‌ها مهارت شنیداری او خوب رشد نمی‌کند. حالا باید به او حق داد که در کلاس درس همه چیز را یاد نگیرد.

• وقتی در کودکی او را بدون آمادگی در منزل تنها گذاشتیم از این تنهایی گریست و هراسان شد. مادر اولین روز مدرسه در قبال بی‌تابی‌اش برای جدایی از خودمان «حواسش را پرت کردیم» و پنهانی از او جدا شدیم، آن‌گاه او اضطراب را تجربه کرد.

• وقتی قبض آب و برق را در آخرین دقایق پرداخت کردیم او یاد گرفت شب امتحانی باشد.

• وقتی به مدرسه‌اش نگاه منفی داشتیم، گفتیم «این همه پول گرفتند هیچ کاری نمی‌کنند». یا هنگامی که نزد فرزندمان از معلم، شکایت یا به وی بی‌احترامی کردیم به او یاد دادیم معلم‌اش را دوست نداشته باشد و نسبت به مدرسه، خانه دوشم بی‌اعتماد باشد. بدین ترتیب او را از مهم‌ترین منبع یادگیری‌اش دور کردیم.

• وقتی خرده‌گیر بودیم و خوبی‌ها را کم‌تر دیدیم، بر اشتباه‌های فرزندمان تاکید کردیم و از او خواستیم بی‌نقص باشد، او یاد گرفت عیب‌جو و سخت‌گیر باشد. کمبود معلمان و مدرسه را بیش‌تر ببیند. اشتباه و کم شدن نمره را بر خود نیش‌خند و همواره بابت نقایص‌اش ناراضی و مضطرب باشد.

وقتی به هر دلیلی از جمله کم‌سوادی، فقر و... انتظاری از تحصیل فرزندمان نداشتیم، او آموخت از خود انتظاری نداشته باشد. به خوش‌بینی و امیدواری او یعنی دو عنصر لازم برای موفقیت آسیب رساندیم.

• وقتی نتوانستیم توانمندی دیگران را ببینیم و حسادت کردیم، او یاد گرفت به جای رقابت جویی، حسادت کند و بابت آن خود را آزار دهد.

هنگامی که وسواس داشتیم او هم یاد گرفت در درس خواندن چنین باشد، به کار خود اطمینان نداشته باشد و هر درس و هر کاری را بیش از اندازه تکرار کند و در جلسه آزمون با کنترل‌های نابه‌جا دچار کمبود وقت شود.

• وقتی در زندگی صبور نبودیم در ترافیک در... او آموخت در زندگی و درس خواندن صبور و شکیبنا نباشد.

• وقتی مکرر حق‌مان پایمال شد و کوتاه آمدیم یا در برابر دشواری‌ها کنار کشیدیم، او یاد گرفت سرسخت نباشد. سرسختی همان ویژگی برجسته رتبه‌های برتر کنکور است، چیزی که همه آدم‌ها برای موفقیت، سخت به آن نیاز دارند.

• وقتی اسیر چشم و هم‌چشمی بودیم و او را با دیگران مقایسه کردیم از او خواستیم درخواست‌ها و آرزوهای برآورده نشده ما را پاسخ دهد. او راست‌خند تحت فشار قرار دادیم، به او ترس از شکست را یاد دادیم. وی آموخت برای خودش درس نخواند و نگاهش به دیگران باشد.

• وقتی در خانه همواره ارزش‌های مادی صحبت کردیم باید انتظار می‌داشتیم که او انگیزه چندان به درس

خواندن نداشته باشد.

• وقتی تیم مورد دلخواه‌مان در مسابقه باخت، داور و مربی یا رقیب را سرزنش کردیم، او یاد گرفت شکست‌ها و ناکامی‌هایش را به گردن دیگران بیندازد. شکست در امتحان را به دیگران نسبت دهد، «سوال استاندارد نبود»، «وقت کم دادند»، «بدصیح کردند» و... آسمان و ریسمان بیافد، مسئولیت پذیر نبوده و هنگام شکست بازنده‌ای قوی نباشد.

• وقتی «چه کنیم، چه کنیم» و تردیدهایمان را به خانه آوردیم، او یاد گرفت در تصمیم‌گیری‌ها مردد باشد.

وقتی هیچ برنامه‌ای برای امور خانواده نداشتیم به او یاد دادیم بی‌هدف و بدون برنامه‌ریزی روزگار بگذراند.

• وقتی...

این‌ها تنها نمونه‌های کوچکی بودند از آن‌چه ما هر روز انجام می‌دهیم. هیچ کودکی هنگام به دنیا آمدن مضطرب، بدبین، ناامید، حسود، ترسو و... نبود. این رفتارها و نگرش‌های ماست که فرزندانمان را در معرض مشکلات و شکست قرار می‌دهد. باور کنیم بچه‌ها آینه ما هستند و هر چه بکاریم همان را درو خواهیم کرد.

این‌ها را نگفتیم که در شما احساس گناه ایجاد کنیم. بسیاری از والدین خیرخواه هم مرتکب اشتباه می‌شوند. این طبیعی است چون ما برای فرزندپروری هیچ کلاسی نرفته و آموزش رسمی‌ای ندیده‌ایم. بیش‌تر ما نگرش‌ها، ارزش‌ها و خصوصیات و حتی شیوه تربیتی‌مان را از والدین خود فرا گرفته‌ایم و آن‌ها را ناخودآگاه به فرزندمان منتقل می‌کنیم و حالا برای مشکلاتی که برای فرزندمان به ارث گذاشته‌ایم به دنبال راه‌حلی برای «او» هستیم؛ خودمان را فراموش کرده‌ایم. وقت آن رسیده مسئولیت‌هایمان را ببپذیریم و با نگاهی نو تربیت فرزندمان را دنبال کنیم. اکنون در هزاره سوم قرار داریم. دوران تربیت مالکانه و آمرانه به سر آمده است.

از همین امروز الگوهای معیوب و قدیمی را کنار بگذاریم؛ راه تازه‌ای را شروع کنیم. ابتکار عمل را در دست بگیریم. مانند یک رهبر عمل کنیم، بگذاریم سرنوشت بچه‌ها به دست ما تعیین شود نه تحت شرایط بیرونی و توسط دیگران. برای تغییر اوضاع کافی است عاشق خانواده‌مان باشیم. فعال باشیم، سراغ والدین موفق برویم. کتاب بخوانیم، بشنویم، از مشاور کمک بگیریم. برای داشتن خانواده موفق لازم نیست والدینمان ما را خوب تربیت کرده باشند یا کودکی خوبی را پشت‌سر گذاشته باشیم. راهی را آغاز کنیم که استعدادها و اعضای خانواده شکوفا شود و از زندگی‌شان احساس رضایت کنند و در کل توانمند، شاد و سالم باشند.

این تنها شامل خانواده‌ها و والدین مشکل‌دار نیست، والدین موفق هم باید در پی موفقیت‌های بیش‌تر باشند. در این رابطه حد و مرزی وجود ندارد.

حرف آخر: آینده فرزندانمان در دستان ماست. صادقانه مسئولیت‌هایمان را بپذیریم. هیچ موفقیتی به دست نمی‌آید مگر این‌که از خودمان شروع کنیم.

